



دیرینه‌شناسی دین در قرآن

حسین زحمتکش

اینترنت، ۸/۹/۸۴



چکیده: نویسنده با بررسی هبوط حضرت آدم علیه السلام و نقل ناقص برخی تعبیرهای مفسران، فریب آن حضرت و تناول از شجره منتهیه را، نافرمانی از امری ارشادی و تنزیهی می‌داند که با عصمت انبیا سازگار است و تأکید دارد؛ مشیت الاهی بر این قرار گرفت که آدم عصیان کند، بر زمین آید تا زمینه خودسازی و تکاملش فراهم گردد. وی با اشاره به تقابل دیدگاه حس‌کرایانه امثال «المنار» و برداشت‌های عرفا از داستان‌های قرآن و تفسیرهای تمثیلی و باطنی مسیحیان از متون مقدس خود، آنان را همسان عارفان و عارفان را همسان پیامبران و امامان قلمداد می‌کند. ولی بر اثر غفلت یا تغافل به پرتگاه‌های خطرناکی سقوط کرده و خطاهای فاحشی دارد.

مراجعات: پاییز علوم اسلامی

یکی از مباحث اصلی در حوزه دین‌شناسی، تبیین و تحلیل پیشینه شریعت و تاریخ‌شناسی فرآیند دین است که پژوهش‌گران را در مسیر شناخت بهتر دین یاری می‌رساند. در این مقاله، این گزاره را در کتاب آسمانی قرآن در ارتباط با سایر انگاره‌های دینی اسلام و نیز تفکران متعالی دیگر بررسی می‌کنیم.

تکیه قرآن در تمام مواردی که در آن بحث از ریشه دین شده است، بر روی تشریع آن همزمان با خلقت انسان است. کتاب الاهی اسلام در اوایل سوره بقره با اشاره به آفرینش انسان نخستین و خلیفه قرار دادن او در زمین (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)، اولین دستور تشریعی خداوند را که در بهشت به آدم و همسرش فرمود، «لَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» می‌داند. پس از سرپیچی آدم و حوا از فرمان پروردگار، آن دو با دستور دیگری از سوی خدا به زمین فرود

می آیند: آن دستور این است: «اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا» (همگی تان از آسمان به زیر آید) این دستور در واقع پیرو فرمان پیشین خدای متعال مبنی بر فرود آمدن آدم و حوا، طبق گفته مفسرین، از بهشت به یکی از طبقات آسمان است: «اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ».

در این باب مفسرین شیعی، خطای آدم را سقوط او در ورطه عصیان به شمار نمی آورند و با تکیه بر این سخن امام صادق علیه السلام که فرمود: «خلق الله المشيه قبل الاشياء ثم خلق الاشياء بالمشيه»، تناول وی از درخت ممنوع، نتیجه اراده و مشیت ازلی مقام الوهیت، و در پی آن هبوط او را به زمین، سرانجام حکمی مطابق با شالوده و اساس فلسفه خلقت می دانند. علامه طباطبایی در «تفسیر المیزان» با اشاره به آیه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ» خاطر نشان می کند، معصیتی که به دلیل روی برگرداندن از خدا و فراموش نمودن عهد ازلی الاهی برای آدم تصور می گردد، این است که: وی از یاد خدا غافل شود و در خود و آنچه مربوط به او است از زخارف دنیای بی ارزش و فانی مشغول گردد. علامه [طباطبایی] همچنین ضمن پالودن دامان انسان عصیان کار، نخستین نهی خداوند را نهی کراهت ارشادی می داند و نتیجه نافرمانی آدم را ظلم به نفس خویش و غوطه ور شدن در دریای مصایب دنیوی بیان می دارد. علامه مجلسی و سیدمرتضی علم الهدی نیز در «بحار الانوار» و «تنزیه الانبیاء» بر همین نکته پای می فشارند. علامه مجلسی با اشاره به آیه «وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ» می نویسد: از آنچه پروردگارش به او فرمان داده بود، سرپیچی کرد. پس، از ثوابش بی بهره ماند. علم الهدی با در نظر گرفتن همین آیه بیان می دارد: معنای «غوی» این است که آدم زیان کرد؛ زیرا اگر او بر آنچه از وی خواسته شده بود، پایبند می ماند، شایسته بهره وری از ثوابی افزون بود.

هنگامه تعمق در داستان عجیب آفرینش انسان نخستین و جریان نافرمانی و سپس هبوط او به خاک زمین، در آموزه های اسلامی به نکاتی ارزشمند بر می خوریم که ذکر اجمالی برخی از آنها تهی از فایده نیست.

حکمت و مشیت الاهی چنین اقتضاء می نمود که ابلیس، آدم را بفریبد و دامان او را به اولین عصیان بیالاید، امام صادق علیه السلام مطابق با روایتی در «اصول کافی» می فرماید: [بسیار است که] خدا به چیزی امر می کند، حال آن که وقوع آن را نمی خواهد و تحقق چیزی را خواستار است، در صورتی که به آن فرمان نمی دهد؛ به ابلیس فرمود که به آدم سجده کند، در حالی که خواهان سجده او نبود؛ چرا که اگر اراده می فرمود ابلیس چاره ای جز سجده نداشت و نیز آدم

بازتاب اندیشه ۸۰

۶۸

دیرینه شناسی
دین در قرآن

را از تناول درخت ممنوع نهی کرد، حال آنکه اراده او بر این قرار گرفته بود که آدم از آن درخت بخورد؛ اگر چه پیش آمدن چنین امری را نمی خواست، آدم هرگز توان امتناع نداشت. ملاصدرا در تفسیر کبیر خود می نویسد:

«حکمت ربوبی اقتضاء می کرد که انسان در وهله اول به واسطه خوردن از درخت ممنوع از بهشت خارج گردد و از جهان فطرت و پاکی به دنیای ترکیب و طبیعت هبوط نماید و رهسپار آن از دنیا توشه آخرت برچیند و نفسش را از خوشی های عالم ناسوت که پلیدی های آخرت هستند؛ بسان جدایی کودک از شیر مادرش، دور گرداند تا به منزل کرامتی که از آن بی بهره گشته است، داخل شود.»

محبی الدین ابن عربی نیز در تفسیر آیه ۳۸ سوره بقره، فلسفه هبوط آدم را چنین تشریح می کند: «اگر هبوط واقع نمی شد، امکان متابعت و پیروی از طریق هدایت و تمیز سعید از شقی و نیز امکان استحقاق تحصیل ثواب و عقاب برای بشر وجود نداشت و همچنین وجود بهشت و دوزخ امری بیهوده می نمود.» براین اساس آدم برای زمین آفریده شده بود و از ازل نیز در دایره ذهن الاهی چنین سرانجامی برای انسان نخستین ملاحظه گردیده بود. هبوط او به زمین در نتیجه فلسفه خلقت در جهت تکامل وجودی بشریت سیر می کرد. علامه طباطبایی در المیزان می نگارد: «در واقع آدم با آمدن به زمین، یکی از درجات سعادت و منازل کمال و ترقی را برای خود فراهم ساخت. اگر اصلاً به این عالم نمی آمد و یا می آمد، ولی خطا نمی کرد، هرگز آن را درک نمی کرد و اگر این نمی شد، وی سعادت و راحتی در عالم قدسی و رنج و مشقت و فقر و مذلت را در نمی یافت.»

خداوند در ادامه فرمان «اهبطوا منها جميعاً»، بلافاصله می فرماید: «تا آنکه از جانب من راهنمایی به سوی شما بیاید، پس هر کس رهنمود مرا پیروی کند هرگز بیمناک و اندوهگین نخواهد گشت.» مضمون این آیه به صراحت این نکته را می رساند بشر از زمانی که قدم در این دنیا نهاد، صراط مستقیم نیز به او نشان داده شد.

لازم به ذکر است که مرحوم علامه طباطبایی نه فرمان «لا تقربا هذه الشجرة» بلکه دستور قدسی «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ...» را نخستین صورت واقعی دین می داند که خداوند آن را برای آدم و فرزندانش تشریع فرمود و خاطر نشان می کند که حضرت ربوبی تمام حقیقت و روح دین را در دو جمله خلاصه کرده است که تا قیامت واژه ای بر آن افزوده نخواهد شد. در «علل الشرایع» سخنی از امام صادق (ع) آمده است؛ با این مضمون که زمانی که

خداوند اراده نمود آدم را توبه دهد، جبریل را نزد او فرستاد و او به آدم گفت: «ان الله تبارک و تعالی بعثنی الیک لاعلمک المناسک الی یرید ان یتوب علیک بها» (خداوند مرا به سوی تو فرستاده است تا تو را از مناسک توبه آگاه سازم) و به این صورت حج، نماز و قربانی را به انسان عصیان کار نخستین آموزش داد. تبیین عرفانی شرایع دینی نیز که عمدتاً در وجدانه‌ها و آموزه‌های عرفای بزرگ اسلام به نقاط مهیجی پی سپار می‌گردد، به قسمی در بردارنده محتوای عصیان آدم است.

شاید تعریف محیی الدین ابن عربی از «صلاة» که در «فصوص الحکم» مذکور است، مشعر بر این نکته باشد که نمازگراردن آدم پس از نافرمانی، هم او را به کرانه امید دهنده توبه رهنمون ساخت و هم لطف و غفران حق را شامل حال او گردانید؛ چه این که یقین بداند این همه مقدمات ضروری بود تا چرخه مشیت الاهی در آسیاب قانون الاهی به درستی به گردش درآید و عبودیت پیشینی انسان، کمال عبودیت پسینی را به اعلی درجه تجربه کند.

واپسین نکته‌ای که بیان آن در این گزینه ضروری می‌نماید، چهره‌نمایی ماجراها و داستان‌های قرآن در چشم‌انداز واقعیت می‌باشد، البته این بحثی است که اذهان کاوشگر پرشماری را به خود معطوف داشته است. این که داستان‌های قرآن به تمامی واقعیت است و یا این که نه، غرض اصلی قرآن از ذکر این وقایع صرفاً بیان واقعیت نیست، بلکه نص مقدس اسلام در پی جلب توجه مخاطبین به حکمت‌ها و فلسفه‌هایی است که در پس پرده آنها پنهان است. مسأله‌ای که در این بحث جایز اهمیتی افزون می‌باشد، خودداری از یکسان‌سازی تمام داستان‌های قرآنی است؛ چرا که قرآن در طرح گزاره‌های تاریخی، گستره‌ای را به تفسیر نهشته است که به پهنای چند میلیون سال می‌باشد.

این فرآیند با عنوان «عقل‌گرایی در تفسیر قرآن» در قرن چهاردهم نمود بارزی یافت و بزرگانی چون عبده و رشید رضا را در «المنار» طنطای را در «الجواهر» و سید قطب را در «فی ضلال القرآن» به تفسیر عقل‌گرایانه و بررسی و تحلیل ضدیت ظاهری برخی از آیات قرآنی با علم جدید واداشت.

اما نکته‌ای که در اینجا بیش از تفاسیر عقل‌گرایی قابل ملاحظه است، برداشت خاص عرفا از داستان‌ها و حوادث مذکور در متون مقدس است؛ چرا که ایشان قادرند اسراری را از نصوص الاهی به دست آورند، که در شیار اذهان دیگران جریان ندارد. به زعم ابن عربی چون قرآن حاوی آرایه‌هایی ناظر بر علم به خدا و تجلی او است، وقایع تاریخی در معنای آن

بازتاب اندیشه ۸۰

۷۰
دیرینه‌شناسی
دین در قرآن

چندان اثری ندارد. او در «فتوحات مکیه»، پس از ذکر پنج طایفه از مردم که در برابر آیات تشبیهی و فوق عقل، برخورد‌های به خصوصی از خویش نشان می‌دهند، طایفه ششم را عرفا می‌پندارد که فرقه ناجیه‌اند. تنها عارفان هستند که هنگامه روبرویی با این سنخ آیات، ایمان و علم و نیز تشبیه و تنزیه را به نحوی شایسته، توأمان می‌پذیرند و با فاصله گرفتن از معنای ظاهری؛ یعنی آن چیزی که در نظام محدود زبانی می‌گنجد، آن‌را در راستای مفهوم باطنی و محتوای اشاری به تفسیر می‌نشینند. ملاصدرا در مفتاح دوم از کتاب «مفاتیح الغیب»، سه روش و نحوه برخورد را، با آیات متشابه قرآن ذکر می‌کند و در نهایت روش چهارم را که شیوه «راسخین فی العلم» است، می‌پذیرد و می‌نگارد: «آنان با دیدگان صحیح و روشن که به نور الاهی درخشان گردیده است، در آیات او بدون کوری و دوربینی نظر می‌کنند و او را در سراسر عالم موجود، بدون کاستی و کمی مشاهده می‌نمایند... آنان را گرمی تنزیه و سردی تشبیه و آمیزش بین آن دو، همانند آب نیم گرم نباشد، بلکه اینان همانند گوهر آسمانی از جهان ناسازگاری‌ها بیرون رفته‌اند».

ملاصدرا در رساله «سه اصل» نیز همین معنا را متذکر می‌گردد؛ با این عبارات: «در قرآن و کتاب، متشابهاتی هست که آن‌را به غیر از علمای راسخین ادراک نمی‌کنند.» او در فرازی دیگر از همین رساله، با انتقاد از برخی متکلمین و با این بیان که «علم حقیقی نوری است که از خدای بر دل هر بنده که خواهد نازل گردد.» علم پیغمبر و اولیای الاهی را از همین سنخ می‌داند و خاطر نشان می‌کند: «به گمان ایشان [متکلمین] چنان است که پیغمبر به طریق معهود، قرآن از وی [جبریل] حفظ نموده و همچنین ائمه هدی و اولیای خدا ﷺ هر یک از دیگری به طریق نقل و روایت سخن شنیده‌اند، نه آن‌که به مقتضای «و علمنا من لدنا علما» از حق تعالی بر دل نورانی ایشان به سبب اتصال روحانی با عالم غیب، فائض گشته و بعد از آن از راه دل بر زبان آمده و از جانب غیب به جانب شهادت ظهور نموده [است].»

نکته‌ای که در این گفتار صدر المتألهین نهفته است، همسانی شهود و کشف معنایی متن مقدس بر پیامبر، امامان معصوم و اولیای الاهی است؛ چه این‌که تجلی مقام «ولایت» در عرفان رخ می‌نماید. پس همان ذهنیتی که پیغمبر و ائمه از آیات وحی برداشت می‌نمایند، عرفای پاکدل نیز از آن به فراخور حال بهره‌ای دارند.

در انگاره‌های عرفانی مسیحی نیز، نمود چنین آرایه‌ای را می‌توان در تفاسیر عرفانی «مایستراکهارت» از کتاب مقدس، مشاهده کرد، او هم بسان همتایان خود در عرفان اسلامی،

در فهم آیات نص متعالی، به طریقه تمثیل و تفسیر باطنی تمسک می‌جست. اکهارت اذعان می‌کنند که «کتاب مقدس غالباً یک داستان را طوری بیان می‌کند که علاوه بر جنبه داستانی، مبین رمز و رازها می‌باشد، ماهیت امور را بیان می‌کند و اعمال اخلاقی را تنظیم می‌نماید». وی در ماجرای خلقت آدم و حوا و فریفته شدن آن دو توسط مار، آدم را اشاره به عقل، حواری اشاره به خیال و مار را اشاره به حس می‌پندارد.

● اشاره

در این نوشته خطا و غفلت‌های اساسی وجود دارد که به برخی اشاره می‌کنیم.

۱. از عنوان و محور مقاله که درباره «دیرینه دین‌شناسی در قرآن و تبیین و تحلیل پیشینه شریعت و تاریخ‌شناسی فرآیند دین است» منحرف و به نقل ناقص یک قصه و استنتاج‌های ناصحیح رو آورده است.

۲. بین اوامر تکوینی الهی مثل خطاب «اهبطوا» و اوامر تشریعی مثل «اسجدوا» در سراسر مقاله، خلط شده است. همچنین تفاوت اوامر مولوی و ارشادی مبهم است؛ زیرا این دو نوع که قسیم یکدیگرند، در این مقاله، مترادف تلقی شده است و می‌نویسد: «علامه همچنین ضمن پالودن دامن انسان عصیان کار نخستین، نهی خداوند را نهی کراهتی ارشادی می‌داند» سخن علامه چنین نیست بلکه می‌فرماید:

«لكن التدبر... يوجب القطع بأن النهي المذكور، لم يكن نهياً مولوياً وإنما هو نهى ارشادى يراد به الارشاد والهداية الى ما فى مورد التكليف من الصلاح والخير لا البعث والارادة المولوية»^۱

«کراهتی» یکی از اقسام امر مولوی است و قسم ارشادی. یعنی اوامر مولوی یا وجوبی است یا استحبابی و نواهی مولوی یا تحریمی است یا کراهتی.

۳. قضاوت درباره پیشینه دین، با نقل یک ماجرا، صحیح نیست. اگر کسی یک آیه، یا حدیث یا قصه را بررسی می‌کند حق دارد ادعا کند مستفاد از این آیه یا حدیث، یا داستان، فلان نکته است. آری هنگامی که مجموعه آیات و روایات به طریق صحیح عقلانی و اجتهادی بررسی شود، می‌توانیم ادعا کنیم، نظر «دین» چنین و چنان است.

۴. جبرگرایی، به هنگام بیان سر هبوط و... دامنگیر نویسنده شده است. نمونه‌ای از این نوع، تجلیل نویسنده از این شعر است.

خود کرده رهنمایی آدم به سوی گندم ابلیس بهر تأدیب، اندر میان نهاده
خود کرده آنچه کرده و آنکه بدین بهانه هر لحظه جرم و عصیان بر این و آن نهاده
۵. اساسی‌ترین مشکل نویسنده، اسارت در برخی تعابیر عرفان‌های غیراسلامی است.

بازتاب اندیشه ۸۰

۷۲

دیرینه‌شناسی
دین در قرآن

۱. المیزان، طبع اسماعیلیان و افست بیروت - ج ۱، ص ۱۳۶، ۱۳۰ و ۱۳۱

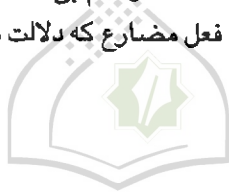
وی گناه آدم را زمینه تکامل می‌داند. در صورتی که ترک گناه و جهاد با نفس، زمینه رشد و تعالی است. تبیین این آموزه نادرست ره آورد عرفان‌های غیراسلامی است. نویسنده برای به کرسی نشاندن این انگاره، خطاهای متعددی مرتکب شده که به برخی از لغزش‌های قلمی اشاره می‌گردد.

(الف) حضرت آدم علیه السلام را ناسپاس، و ناسپاسیش را به نوعی در ارتباط ناگسستگی با بحث می‌داند...

(ب) سخنان بزرگان را ناقص نقل یا غلط ترجمه می‌کند. مثلاً:

در نقل سخن علامه طباطبائی علیه السلام، هم آغاز و انجامش حذف شده و هم میانه آن نارسا ترجمه شده است. از قول علامه می‌نویسد: «اگر اصلاً به این عالم نمی‌آمد و یا می‌آمد، ولی خطا نمی‌کرد، هرگز آن را درک نمی‌کرد و اگر این نمی‌شد، وی سعادت و راحتی در عالم قدسی و رنج و مشقت و فقر و مذلت را در نمی‌یافت». عبارت علامه چنین است: «ماکان ینالها لو لم ینزل، و کذلک لو نزل من غیر خطیئة... ظلّله تعالی صفات من عفو و مغفرة و توبة و سترو فضل و رأفة و رحمة لاینالها الا المذنبون، ولد فی ایام الدهر نفحات لایر تاح بها الا المتعرضون»^۱

ترجمه درست دومین جمله چنین است: اگر آدم بی‌گناه در این عالم آمده بود... نه «یاد می‌آمد ولی خطا نمی‌کرد» به صورت فعل مضارع که دلالت به استمرار ارتکاب گناه دارد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی